

دوفصلنامه علمی - پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء (س)

سال سوم، شماره ۵، پاییز و زمستان ۱۳۹۰

## سلوک عرفانی در اشعار فارسی چندربّهان برهمن

محمد کاظم کهدویی<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۰/۵

تاریخ تصویب: ۹۰/۲/۱۲

### چکیده

چندربّهان برهمن در سال ۱۰۲۳ هـ ق در لاهور به دنیا آمد. همنشینی با داراشکوه او را در جهت تعالی اخلاقی و عرفان و تصوف سوق داد؛ تا جایی که دیوان اشعارش سرشار از عبارت‌ها و اصطلاح‌های تصوف، و کتاب چهارچمن او نیز مملو از مطالب و اصطلاحات عرفانی و عشق به خداوند و بی‌توجهی به تعلقات دنیوی است. برهمن پس از درگذشت داراشکوه، از دهلی به بنارس رفت و در سال ۱۰۷۲ هـ ق به دیار باقی شتافت. آثارش مثل چهارچمن، گلدسته، کارنامه، دیوان اشعار، منشآت، تحف‌الوزراء، مجمع‌الوزراء و... از او به جا مانده است. برهمن شاعر، خطاط و نویسنده بود و با اهل تصوف و شاعران و خطاطان و نویسندگان معاصرش ملاقات داشت. انشای موزون و مسجع وی یادآور گلستان سعدی است. شعرش ساده است و با تشبیهات و استعارات زیبا، و مضامین عشق،

---

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه یزد [mkka35@yahoo.com](mailto:mkka35@yahoo.com)

محبت، توکل، رضا، و مسائل وحدت وجود- که با لحنی عارفانه بیان شده‌اند- همراه است.

در این مقاله، ضمن مرور زندگی‌نامه مختصر برهمن و کتاب چهارچمن، دیوان اشعار وی از نظر توجه وی به عرفان و تصوف و ویژگی‌های معرفتی آن بررسی خواهد شد.

**واژه های کلیدی:** برهمن، چندرَبّه‌بان، چهارچمن، دیوان برهمن، عرفان اسلامی.

### مقدمه

ای خواجه نه نام و نه نشان خواهد ماند  
حرفی دو سه بر سر زبان خواهد ماند  
هر چیز که هست از میان خواهد رفت  
جز نام خدا که در میان خواهد ماند  
(برهمن، ۱۹۶۷: ۲۰۷)

سرزمین بزرگ و کهن و تاریخی هندوستان، از روزگاران گذشته، همواره حافظ و نگهدار یکی از شاخه‌های زبانی هندوایرانی به نام فارسی (دری) بوده است؛ زبانی که مردمان آن سرزمین به آن تکلم می‌کردند و ادیبان، نویسندگان، شاعران و اهل دانش و فن، سخنان را با خط آن مکتوب می‌کردند. وجود میلیون‌ها کتاب، سند تاریخی، فرمان‌های پادشاهان و آثار مکتوب دانشی مردم آن سرزمین که در موزه‌ها و کتابخانه‌ها باقی است، از اهمیت این زبان و توجه علاقه‌مندان به آن نشان دارد.

یکی از پارسی‌گویان هند و علاقه‌مندان به شعر و ادب و عرفان فارسی چندرَبّه‌بان برهمن است. برهمن هم شعر می‌سرود، هم منشیگری دیوانی می‌کرد و هم چهارچمن را به‌رشته تحریر می‌کشید، تا هم اخلاص و ارادتش را به پادشاه نشان دهد و هم قدرت و تسلط خود را در نگارش نظم و نثر فارسی بنمایاند.

## زندگی چندربهان

چندربهان، لاهوری، متخلص به «برهمن»، در لاهور و در خانواده‌ای برهمن به دنیا آمد (عبدالرشید، ۱۹۸۱: ۷۲-۷۴). پدرش، دهرَم داس، اهل کشمیر (همان: ۷۲) و از دیوانیان و صاحب‌منصبان لاهور بود (همان: ۷۴؛ صفا، ۱۳۶۴: ۱۲۳۷/۵). وی از جمله شاعران هندونژاد و هندوکیش قدیم است که در شعر و نثر با گویندگان ایرانی همزمانش کوس برابری می‌کوفت (همان: ۱۲۳۶). از شواهد متن کتاب چهارچمن چنین برمی‌آید که زادگاه چندربهان برهمن شهر لاهور بوده و در سال ۱۰۲۳ هـ ق یا به عالم ناسوت گذاشته است (برهمن، ۱۳۸۵: مقدمه/۱۱).

برهمن در آغاز «چمن سیوم» از کتاب چهارچمن، دربارهٔ احوالش می‌نویسد:

این شکسته خاطر درست‌اعتقاد، چندربهان برهمن، که شکستگی دل را باعث درستی حال خود می‌داند، برهمن‌زادهٔ ملک پنجاب است و او را در زمرهٔ اهل زنارِ برهمنان، امتیازی و اعتباری است؛ اگرچه به حسب عرف و عادت، به جهت کسب معیشت، به اشتغال مختلفهٔ روزگار می‌پردازند، لیکن بهترین شیوهٔ این طایفه آن است که پاس مراتب صوری و معنوی داشته، به وجهی که در کتب معتبر قدیم، دربارهٔ این گروه ثبت شده، عمل می‌نمایند و آراستگی ظاهر و باطن را عنوان جریدهٔ اعمال خویش سازند (۱۳۸۵: ۱۴۴).

او دربارهٔ مولد و منشأ خود نیز گفته است:

مولد و منشأ این نیازمند، شهر دارالسلطنهٔ لاهور است و آباء و اجداد این برهمن درست‌اعتقاد، به طرز قدیم خود عمل می‌نموده‌اند تا آنکه نوبت به دهرم داس، پدر فقیر رسید. آن مخدوم، نویسندهٔ کاردانی بود، مدتی در سلک منصبداران سرکار خاصهٔ شریفه انتظام داشت. بعد از آن، نظر بر بی‌ثباتی روزگار بی‌مدار داشته، استعفاى خدمت و منصب نموده، در گوشهٔ عافیت نشست (همان: ۱۴۶ و ۱۴۷).

بنا بر نوشتهٔ تذکرهٔ مآثر/لامرا، برهمن در آخرهای عهد جلال‌الدین اکبر، در لاهور ولادت یافته، نخست، شاگردی و ملازمت میرعبدالکریم «میرعمار» لاهور کرده، سپس در سلک ملازمان افضل خان علمای، ملاشکرالله شیرازی، حاکم آن شهر درآمده است (شاهنواز خان، ۱۸۸۸: ۱۴۵/۱-۱۵۰).

درباره دریافت خدمت محضر افضل خان می گوید که افضل خان مردی فاضل و ادب دوست بوده و مدتی وزارت شاه جهان داشته است. با آنکه منشیان خوشنویس و قاعده دان، از اهل ایران و توران و هندوستان، در خدمت افضل خان بوده اند، وی نظر تربیت بر برهمن گماشته و یک بار که شاه جهان در لاهور به تماشای کاخ های آن خان (افضل خان) رفته بود، به حضور شاه جهان پادشاه روشناس شد.

افضل خان، برهمن را به پادشاه معرفی کرد. شاه جهان نیز به سبب تبحر برهمن در ادب فارسی، او را «هندوی فارسی دان» لقب داد (ظهوالدین احمد، ۱۹۷۴: ۹۶). دارا شکوه که همواره گروهی از عالمان هندو را برای ترجمه آثار حکمی و عرفانی هند در خدمت داشت، برهمن را نزد خود خواند و او تا ۱۰۶۶ ملازم وی بود؛ اما در این سال دوباره به دربار شاه جهان فراخوانده شد و پادشاه به او لقب رای (راجه) داد (صفا، ۱۳۶۴: ۱۲۳۸). بعد از مرگ فاضل خان، گویا به معرفی شاهزاده محمد داراشکوه (ف ۱۰۶۹ق) چندربهان در سلک ملازمان شاه جهان درآمد و همین ملازمت باعث شد جایگاهی خاص نزد شاه جهان پیدا کند. او کاتب فرمان های پادشاه شد و عنوان منشی خاص و واقعه نویس وی را یافت. کتاب چهارچمن نیز به سبب عهده داری همین مقام فراهم آمد. علاوه بر این، برهمن اشعار خود را برای شاه جهان می خوانده و این شعرها گاهی پسند خاطر او نیز می افتاده است؛ چنانکه چندربهان در این زمینه نگاشته است:

دیگر آنکه فیلی به این مور ضعیف مرحمت فرموده بودند که در سواری همیشه به آن خان  
والاشان همزمان می رفت و از طلوع تیر اعظم تا نصف اللیل، در حاشیه نشینان بزم کثرت و  
خلوت جا داشت و تسطیر مسوده فرامین سعادت آیین مخصوص این شکسته نویس بوده و اکثر  
اوقات، اشعار این خاکسار به سمع اشفاق اصغا می فرمودند. از آن جمله این بیت پسند خاطر  
ایشان بود، بیت:

نظر به شاهد معنی به چشم دل دارم      حجاب، عینک چشم است مرد بینا را

هرگاه صحبت روحانی و مباحثه علمی به میان می آمد و به اجتماع فضلا و بلغا و فصحا مجلس منعقد می شد، این ذره خاکسار نیز در گوشه بساط جا می یافت و آنچه بر زبان ها می گذشت به نوک قلم می آورد. فضایل و کمالات ذاتی و خوبی های صفاتی و فنون کسبی و وهبی آن

علامه عصر و فهامة روزگار مستغنی الیابان است. در لباس ظاهر، تماشای عالم معنی می‌نموده، در عالم کثرت، شاهد وحدت را مد نظر داشت و این رباعی استاد اکثر اوقات بر زبان آن خان شیرین بیان بوده است:

تا دوست به چشم سر نیستم هر دم      از پای طلب نمی‌نشینم هر دم  
گویند که حق به چشم سر نتوان دید      آن انسان نی و من چنینم هر دم  
...و در آغاز حال این برهمن عقیدت کیش را به زبان الهام بیان «هندوی فارسی دان» می‌فرمودند و در روزهای جشن و ایام متبرکه، هرگاه اشعار شعرای مشهور را از نظر انور اعلی می‌گذشت، رباعی این نیازمند به مسامع جاه و جلال می‌رسید و به اضافه و انعام سرافرازی می‌یافت (۱۳۸۵: ۱۴۸).

برهمن در خدمت امیران و وزیرانی چون آصف خان (۱۰۲۱ ه.ق)، اسلام خان (۱۰۵۷ ه.ق)، علامه سعدالله خان (۱۰۶۷ ه.ق) و عنایت خان و معظم خان بود (عبدالرشید، ۱۹۸۱: ۷۳؛ آفتاب اصغر، ۱۳۶۴: ۳۸۴). در خوشنویسی مهارت داشت و نستعلیق و شکسته را نزد استادانی چون آقا عبدالرشید و کفایت خان (هفت قلمی دهلوی، ۱۹۱۰: ۵۵) و افضل خان شیرازی آموخته بود (ظهورالدین احمد، ۱۹۷۴: ۹۵). بنا به کتاب تاریخ ادبیات در ایران، اینکه تذکره‌نویسان گفته‌اند برهمن در نخستین باریابی به حضور شاه جهان، بیت

مرا دلی ست به کفر آشنا که چندین بار      به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم  
را خوانده است و «پادشاه دین پرور» بر او خشمگین شد... و باز بخشیدش، داستانی ساختگی و دروغ است. میرعبدالرزاق خوافی هم متوجه این جعل شده و آن را مردود دانسته است (صفا، ۱۳۶۴: ۲۳۷/۵). ذبیح‌الله صفا نوشته است:

حقیقت آن است که اولین شعری که برهمن هنگام معرفی شدن به خدمت شاه جهان خواند، چنانکه خود نوشته است، این رباعی متوسط بود:

شاهی که مطیع او دو عالم گردد      هر جا که سر است پیش او خم گردد  
از بس آدم به دور او یافت شرف      خواهد که فرشته نیز آدم گردد  
و پادشاه، شعر و خط شکسته او را پسندید (همان: ۱۲۳۸).

صفا در همان منبع می‌نویسد:

داراشکوه که سیاست نیای خود، اکبر را در تقارب فرهنگ هندی و اسلامی دنبال می‌کرد و گروهی از عالمان هندو را برای ترجمهٔ اثرهای حکمی و عرفانی هند در خدمت داشت، برهمن را از پدر بخواست و ملازم خود نمود و او تا سال ۱۰۶۶ هـ ملازم آن شاهزاده بود و در این سال، دیگر باره به درگاه خوانده شد و خطاب رایبی (راجگی) با منصب بلند و درخور یافت (همان‌جا).

اما مصحح چهارچمن در این باره آورده است:

در اینجا این نکته را نیز باید در نظر داشت که چندربهان پس از رحلت افضل خان مستقیم به دربار شاه جهان نرسید، برای مدتی با فرزند وی داراشکوه (۱۰۴۳-۱۰۶۹ هـ) که ولیعهدش بود، منسلک بوده است؛ چنانکه محمدصالح کنبوه در واقعات ۲۵ ذی‌الحجه سال ۱۰۶۵ هـ او را به‌عنوان منشی دیوان بیوتات آن شاهزاده یاد می‌کند و در واقعات غرة جمادی‌الثانی سال ۱۰۶۶ هـ درباره‌اش چنین می‌نویسد: «چندربهان منشی که به حسن تربیت افضل خان شایستگی بندگی درگاه والا به‌هم رسانیده، مدتی داخل بندگان بود و حسب‌الالتماس شاه بلنداقبال (شاهزاده داراشکوه) به آن والاتبار عنایت شده بود چون به انشای مدعانویسی آشناست، او را در این تاریخ از شاه بلنداقبال گرفته به حساب رای و منصبی در خور نواختند» (کنبوه لاهوری، ۱۹۷۲: ۳/۱۶۸). چنانکه او نیز به طرف این موضوع اشارتی کرده است و می‌گوید: «علیحضرت خاقانی که قدردان هر هنر و هر طایفه‌اند، این عقیدت کش و بندهٔ درست اعتقاد را که سال‌ها در خدمت وزرای عظیم‌الشأن کسب هنر نموده به خطاب رایگی سرافرازی بخشیده، به خدمت مسوده‌نویسی فرامین جهان‌مطاع عالم‌مطیع تفویض فرموده در جهان و جهانیان امتیاز بخشیدند. چنان به نظر می‌رسد که چندربهان عمداً نوشته که وی با داراشکوه منسلک بوده است و یا اگر نوشته بود، بعداً آن را حذف نمود و علتش شاید این بود که چون برادرش اورنگ زیب (۱۰۶۸-۱۱۱۸ هـ) وی را برای گرفتن تخت سلطنت به قتل رسانیده از راه خود برداشت که نکند وی را نیز به بهانه اینکه وابسته به او بود، ضرر رساند و یا به این امید که شاید میان منشیان وی وارد گردد.

به قدر و منزلت و تقریبی که چندربهان پیش شاه جهان داشت، از اینجا می‌توان پی برد که وی او را «هندوی فارسی‌دان» می‌گفت و همچنین چون پدرش در شهرستان «پوریه» درگذشت و شاه جهان دربارهٔ این سانحهٔ اندوهگین اطلاع یافت، چندربهان را تسلیت گفت؛ چنانکه از این

جمله برمی آید... پادشاه رحیم... از روی ذره پروری و بنده‌نوازی، این ذره بی‌مقدار را و مور ضعیف را در بارگاه سلیمانی به عنایت خلعت سرفراز کونین گردانید و به یک حرف عنایت آمیز خاطر حزین را تسکین بخشیدند» (برهن، ۱۳۸۵: مقدمه / ۱۶).

محمد صالح کنبوه، از معاصران برهن، و صاحب «عمل صالح» معروف به «شاه جهان‌نامه» است که درباره او در دو جا (یک جا در صفحه ۳۳۶ از جرگه سخن سرایان) به عنوان «سخن سنج» چنین گفته است:

چندربهان، متخلص به برهن، از خاک لاهور پذیرای سرشت گردیده، در دارالامان صلح کل آرمیده، بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط شده، صنم پرست بتخانه سخن است و جاروب کش آستانه این والافن. طبعش رساست و فکرش اوج‌گرایی. خط شکسته را درست می‌نویسد و به زبان قلم نستعلیق حرف می‌زند و در آیین نثر و انشاپردازی پیروی ابوالفضل می‌کند و به هنگام خواندن اشعار روان، آب از چشم‌های او روان می‌شود. سخن را به چشم تر آب می‌دهد و دایم مژه تر می‌دارد و دم از درد طلب می‌زند. اگرچه به ظاهر زناربند است، اما سر از کفر برمی‌تابد و هرچند به صورت هندو است، اما در معنی در اسلام می‌زند و چون شعر خود، در کمال سادگی و بی‌تکلفی می‌زند. زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش به‌غایت ماهر. در این فن در آغاز حال با میرعبدالکریم میرعمارت لاهور بود. پس از آن با دستور پاک روان افضل خان به سر می‌برد. اکنون داخل بندگان درگاه آسمان‌جاء است.

و ذیل شرح حال «انشاپردازان» چنین می‌نویسد:

مانند سخن خود ساده و در کمال بی‌تکلفی است و در شیوه ترسل و انشا ممارستی درست و در نامه‌طرازی و مدعاپردازی مهارتی بر کمال دارد. در اوایل حال با میرعبدالکریم میرعمارت، و پس از آن با دستور هندوستان افضل خان منتسب بود و بعد از رحلت آن پاک‌روان، ملازم سرکار خاصه شریفه بوده همراه وزرا به تحریر مطالب می‌پرداخت. چون طبع موزون داشت، فکر شعر هم می‌کرد و در ضمن طایفه اهل نظم احوالش مفصل به قلم آمد (همان: ۳۴۳).

مؤلف ریاض الشعرا گفته است: «چندربهان، متخلص به برهن، از براهمه هند، و منشیان شاه جهان پادشاه بوده، و بعد هم داستان نخستین شعر خود که در حضور شاه جهان خوانده، ذکر کرده است» (واله داغستانی، ۱۳۸۴: ۴۱۲).

صاحب *مرآة الخیال* با بیان حکایت شعر «مرا دلی ست به کفر آشنا...» گفته است:

چندربهان ز ناردار از سکنه اکبر آباد بوده، برهمن تخلص می کرد. خالی از وارستگی نبود. در سر کار شاه بلنداقبال، داراشکوه، عنوان منشیگری داشت و به دستاویز چرب زبانی به دولت همزبانی رسیده بود و نظم و نثرش پسند خاطر شاهزاده می افتاد. از تصنیفاتش نسخه چارچمن بر مطلب نویسی و سادگی عبارت وی گواهی می دهد و قماش نظمش نیز پوشیده نیست...؛ القصه مومی الیه بعد از قتل داراشکوه ترک نوکری کرده، به شهر بنارس رفت و در آنجا به راه و رسم خویش مشغول می بود تا آنکه فی شهر سنه ألف و ثلث و سبعین [۱۰۷۳] در آتشکده فنا خاکستر گردید. راقم حروف، این غزل را در تمام دیوانش انتخاب نموده، غزل:

کنم ز ساده دلی بند دید مژگان را      به مشمت خس نتوان بست راه طوفان را...  
(لودی، ۱۳۷۷: ۱۲۲ و ۱۲۳)

مؤلف بزم تیموریه چندربهان را شاعری ممتاز و ادیبی در عهد شاه جهانی می داند که در لاهور به دنیا آمده است و به سبب دو بیت شعری که پیشکش شاه جهان کرده، مقبول افتاده و وقایع نویس دربار او شده است:

شاهی که مطیع او دو عالم گردد      هر جا که سری ست پیش او خم گردد  
از بس که به دورش آدمی یافت شرف      خواهد که فرشته نیز آدم گردد  
(عبدالرحمان، ۱۹۹۱: ۲۳۵/۲)

### پایان زندگی برهمن

بعد از عصیان عالمگیر اورنگ زیب بر پدر و برادر، و نشستن او بر اورنگ شاهی، و کشتن داراشکوه در سال ۱۰۶۹ هـ برهمن ترک خدمت دولتی کرده به بنارس، شهر مقدس هندوان رفت و آنجا روزگار را به عزلت گذراند تا درگذشت (صفا، ۱۳۶۴: ۵/۱۲۳۸). سال وفات او را ۱۰۷۳ (لودی، ۱۳۷۷: ۱۴۰؛ گویاموی، ۱۳۳۶: ۱۰۷) و دوست سنبهلی (۱۲۹۲: ۷۴) آن را سال ۱۰۷۷ گفته اند. به نوشته ظهورالدین احمد (۱۹۷۴) وی تا ۱۰۷۵ زنده بوده است (۹۹).

صاحب شمع انجمن درباره چندربهان، ذیل عنوان «برهمن» آورده است:

چندربهان ز ناردار، ساکن «آگره»، خالی از وارستگی نبود. در سرکار داراشکوه، عنوان منشیگری داشت؛ بعد قتل وی، ترک نوکری نموده، به شهر بنارس رفت و در آنجا به راه و



رسم خویش مشغول بود تا آنکه در سنه ۱۰۷۳ در آتشکده فنا خاکستر گردید (صدیق حسن خان، ۱۳۸۶: ۱۳۱).

در تذکره ریاض العارفین، فقط به این مطلب اکتفا شده است:

برهمن، یعنی چندربهان اکبرآبادی، از براهمه هند، و منشیان داراشکوه، ابن شاهجهان بوده، در یک هزار و هفتاد و سه هجری (۱۰۷۳) در شهر بنارس در گذشته است. از اوست:

مرا دل است به کفر آشنا که چندین بار      به کعبه بردم و بازش برهمن آوردم  
(لکهنوی، ۱۹۷۲: ۱۱۰)

### خداشناسی برهمن

شبی به لطف خداوند ایزد متعال	علاج درد دلم توبه شد پس از چل سال
کمال و نقص چو یکجا شود یکی گردد	به نقص غیر نیچند عارفان کمال
چو توبه راهنما شد به وادی خاصم	ازین سپس من و توفیق استقامت حال
غبار راه طلب چون به دیده ام بنشست	ز روی آینه دل، زدوده زنگ ملال
دو دیده تر کند و آب دیده پیش آرد	به روز حشر گر از برهمن کنند سؤال

(برهمن، ۱۹۶۷: ۱۵۱)

برهمن هندومذهب است و در دیوان هم بارها به این موضوع اشاره‌هایی کرده است؛ اما بر اساس آنچه درباره خداوند عالم و لطف و رحمت و بخشندگی اش می‌گوید، به قول خودش، می‌توان او را «هندوی درست‌اعتقاد» دانست. هر چند به قول صاحب شمع/انجمن در آتشکده فنا خاکستر شد (صدیق حسن خان، ۱۳۸۶: ۱۳۱)، امید وی به لطف و بخشش الهی، به مسلمانان و صاحبان دین می‌ماند؛ چنان که در غزل یاد شده مشاهده می‌شود:

هر لحظه توبه می‌کنی و می‌کنی گناه	صد بار پخته می‌شوی و خام می‌شوی
مرد آزماست باده توحید برهمن	ناآزموده مست به یک جام می‌شوی

(همان: ۱۹۷)

## زبان ادبی

اعتبار برهمن بیشتر به سبب نثر ساده، فصیح و موجز اوست. انشای موزون و مسجع وی یادآور گلستان سعدی است؛ تا حدّی که منشآت و چهارچمن او را در مدارس شبه‌قاره تدریس می‌کردند (سید محمد عبدالله، ۱۹۶۷: ۷۵). او زبانی ساده در شعر دارد؛ شعرهایش دارای مضامین عشق، محبت، تصوف و مسائل مربوط به وحدت وجود است، با لحنی عارفانه بیان شده و با تشبیهات و استعارات زیبا همراه است. بیشتر غزل‌های برهمن پنج بیت‌اند و اندیشه‌هایی باریک و لحنی عرفانی دارند (ظهورالدین احمد، ۱۹۷۴: ۱۰۷-۱۰۹).

## دیوان برهمن

دیوان پارسی برهمن در سال ۱۹۶۷ م در احمدآباد گجرات به چاپ رسیده و شامل ۳۴۲ غزل و ۳۶ رباعی است. در غزل‌های او اندیشه‌های باریک و لحنی عرفانی دیده می‌شود. شعرش دلپذیر است و گفته‌اند هنگام خواندن شعر، به خود او رقتی دست می‌داده است. نگاهی به دو غزل اول و دوم از دیوان چندرَبّه‌ان، شاید براعت استهلالی باشد برای تمام دیوان او:

### غزل ۱

ای برتر از تصوّر و وهم و گمان ما	ای در میان ما و برون از میان ما
آینه گشت سینه ما از فروغ عشق	شد جلوه‌گاه صورت معنی نهان ما
جا کرد در میان رگ و ریشه مهر دوست	پرورده شد به مغز وفا استخوان ما
استاد عشق حوصله فرمای عاشق است	صد جا شکست تا به لب آمد فغان ما
مانند غنچه گرچه خموشیم برهمن	لیکن پر از نو است چو بلبل زبان ما

### غزل ۲

ای عقل پیش پرتو ذات تو چون سها	وی چشم بر کمال صفات تو مبتلا
در سینه گشت آتش مهر تو دلنشین	باشد غبار کوی تو در دیده توتیا
هر ذره در هوای تو دارد سر نیاز	هر مرغ در خیال تو در نغمه و نوا

افتاده راست دست نوال تو دستگیر  
گمگشته راست قایم لطف تو رهنما  
در کنه ذات ره نبرد عقل دوربین  
جز عقل چیست تحفه درگاه کبریا  
در حضرت جلال تو کس را مجال نیست  
باشد گدای کوی تو هم شاه و هم گدا  
در بارگاه لطف تو جای سؤال نیست  
اینجا چه احتیاج به اظهار مدعا  
گردن‌کشان که باد غرورند در دماغ  
چون دانه‌اند در ته این کهنه آسیا  
معدوم گردد این‌همه موجود برهن  
باشد همیشه برسر ما سایه خدا

(برهن، ۱۹۶۷: ۵ و ۶)

لطافت‌ها و ظرافت‌های سبک هندی (اصفهان‌ی)، استعاره و کنایه، سادگی، پرهیز از به‌کارگیری الفاظ و عبارت‌های غریب و نامأنوس، کوتاهی غزل‌ها، بیان مفردات (ابیات فرد)، تمثیل و... بخشی از ویژگی‌های شعر برهن است. از نظر محتوا نیز غالباً در شعرهای برهن عشق، شکسته‌دلی، پریشانی، محبت، غم و اندوه، توجه به آموزه‌های دینی، دلخسته بودن از معصیت و گناه دیده می‌شود.

در دیوان برهن، کاربرد الفاظ دینی و عبارت‌های خداپرستانه و معتقدانه و پرداختن به اصطلاحاتی مثل توحید، و روز ازل و روز محشر و راه حقیقت و... کم نیست. موارد زیر نمونه‌هایی از این کاربردهاست:

روز ازل (برهن، ۱۹۶۷: ۳۳)؛ قضا و تقدیر الهی (همان: ۴۰)؛ رضا و تسلیم (همان: ۴۷، ۱۴۱ و ۱۷۱)؛ ترک هر دو جهان (همان: ۴۸)؛ نظر بر لطف عام خداوند (همان: ۵۰)؛ روز واپسین (همان‌جا)؛ یکی بودن بخشنده (همان: ۵۱)؛ یکی بودن ذات باقی و پاینده (همان: ۵۲)؛ جیفه دنیا (همان: ۵۳)؛ روز قیامت (همان: ۵۵)؛ نفس شیطانی (همان: ۵۶)؛ مصلحت کار و اراده حق (همان: ۶۶)؛ پادشاه کشور حسن (همان: ۷۴)؛ دو عالم گواه اوست (همان: ۷۵)؛ امیدوار به رحمت حق (همان: ۸۱، ۱۱۷ و ۱۵۳)؛ روز حشر (همان: ۸۶)

۱۵۱ و ۱۷۸؛ اهل دعا (همان: ۱۷۵)؛ لطف ایزد متعال (همان: ۱۵۱)؛ بادهٔ توحید (همان: ۱۹۷)؛ اشک و گریه باعث پاکی می‌شود (همان: ۱۰۸)؛ صور صبح قیامت (همان: ۱۲۰)؛ خطاپوشی حق (همان: ۱۱۸)؛ هر چه خدا بخواهد (همان)؛ نباید چیزی را به غیر خدا نسبت داد (همان)؛ خورشید قیامت (همان: ۱۲۲)؛ مجلس خلد برین (همان: ۱۳۸)؛ پشیمانی از گناه (همان: ۱۴۱، ۱۵۲، ...)؛ جلوهٔ حق از هر سو (همان: ۱۶۲)؛ مرغ سدره (همان: ۱۶۹)؛ فقط برای خدا (همان: ۱۱۵)؛ حق پرستی (همان: ۲۰۳)؛ عالم بقا (همان‌جا)؛ فیض ازل (همان‌جا)؛ آلوده نشدن به می (همان: ۱۸۳) و....

### چندرَبَّهَانِ و عرفان

در چمن سیوم از کتاب چهار چمن، علاوه بر عریضه‌ها و رقیمه‌ها، مطالب مهم دیگری دیده می‌شود که با معرفت و عرفان همراه است. چمن چهارم (همان: ۱۸۱-۲۰۴) از کتاب مذکور سراسر عرفانی است و با شکر و سپاس خداوند آغاز شده است: «بیان شکر و سپاس مفتاح خزاین دل‌ها و مصباح سکوت جان‌ها، ذکر عزّ اسمه و شکر نعمت‌های اوست...» (همان: ۱۸۱).

با توجه به عناوین و موضوعاتی که در چمن چهارم آمده است، مسیر پی بردن به محتوای آن پیچیده نخواهد بود؛ عنوان‌هایی مثل بیان خلقت انسان، خطاب به نفس، تازیانهٔ آگاهی، بیان دریافت اصل حقیقت، اظهار ندامت، ایام نادانی، مطالعهٔ محاسبهٔ شبان‌روزی، بیان استقامت مراتب توبه، لذت ترک تعلق، استقامت بر جادهٔ توکل، معالجهٔ امراض غفلت، تحصیل علم با عمل، پاس مراتب اوقات، بیان حال رهروان وادی طلب، بیان علم شوق، بی‌ثباتی اساس روزگار، کیفیت جلوه نمود بی‌بود، کیفیت حال، مراتب سخن و.... تک‌بیت‌ها و مفرداتی هم که در جای جای این چمن ذکر کرده است، لطف و ظرافت خاصی دارد. چمن چهارم این‌گونه پایان می‌پذیرد:

چون مهرهٔ اختیار در شش در تقدیر است، پس هر نقشی که بر تختهٔ حال نشیند، به موقع بود؛  
چون حسن خاتمت عبارت از شناخت وجود و معرفت واجب‌الوجود همان تواند بود، علامت  
سعادت در این است. زهی سعادت‌مند ازل و ابد که در آینهٔ عرفان، شناسای حال خود شود و در  
آغازِ حال، پی به مآل برد (همان: ۲۰۴).

عارف کسی است که حضرت الهی او را به مرتبت شهود ذات و اسما و صفات خود رسانیده باشد و این مقام، به طریق حال و مکاشفه ظاهر گشته باشد نه به طریق مجرد علم و معرفت. بعضی می‌گویند: عارف کسی است که از وجود مجازی اش محو و فانی شده است (شرح گلشن راز، ۱۳۷۴: ۲۹-۵۹). در جای دیگری آمده است:

عرفان به معنی شناسایی، و مراد شناسایی حق است، و نام علمی است از علوم الهی، که موضوع آن، حق و اسما و صفات اوست، و بالجمله: راه و روشی که اهل الله برای شناسایی حق انتخاب کرده‌اند، عرفان می‌نامند (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل عرفان).

با آنچه به‌اجمال دربارهٔ عشق، عارف و عرفان گفته شد، می‌توان چندربهان برهمن را نیز در سلک عارفانی دانست که به حسب ظاهر، و آنچه در نظر می‌آید، اهل عرفان و معرفت حق بوده است؛ هرچند در لباس و کسوتی دیگر. توجه او به ذات اقدس حضرت باری تعالی، عشق حق، بریدن از تعلقات، بیهوده دانستن ماسوی‌الحق است. اعتراف به یگانگی حضرت حق، فارغ از جهان بودن، خود را از اهل درد دانستن و... نشان از توجه برهمن به عرفان دارد. همچنین شیوهٔ بیان مولانا جلال‌الدین در کلیات شمس، حافظ شیرازی در دیوان، عراقی در کلیات و... را در سخن و شعر او می‌توان دید.

عشق از واژه‌های عرفانی است که بسامد بالایی در شعر برهمن دارد و می‌توان آن را اساس عرفان و معرفت حق تعالی دانست:

حدیث عشق از گفتار و تکرار است مستغنی برهمن در محبت کفر باشد قصه‌خوانی‌ها (برهمن، ۱۹۶۷: ۱۳)

## عشق

عشق در اصطلاح عرفانی، میل مفرط است، و اشتیاق عاشق و معشوق از عشق است، و به معنی فرط حبّ و دوستی است. گویند عشق آتشی است که در قلب واقع شود و محبوب را بسوزد. عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و این مقام را تنها انسان کامل که مراتب ترقی و تکامل را پیموده، درک کند (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل عشق)

برهمن خود را در حدی نمی‌داند که نام عشق را بر زبان راند؛ زیرا آنجا باید پاک بود و

خالص:

ز عشق نام مبر برهمن که ناسره‌ای خوش آن که بر محک امتحان عیار گرفت  
(برهمن، ۱۳۸۵: ۲۲)

حافظ شیرازی معتقد است بین رندی و مصلحت‌بینی رابطه‌ای وجود ندارد:

رند عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه کار؟ کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدش  
(حافظ شیرازی، ۱۳۶۶: ۱۴۴)

برهمن هم به راه عشق رفتن را دور از مصلحت‌بینی می‌داند:

به روی سنگ بزن آبگینه خواهش به راه عشق شدن مصلحت چه در کار است  
(برهمن: ۲۷)

برهمن نیز با اعتقاد به اینکه «اینما تولوا فتم وجه الله» (به هر طرف روی بیاوری، تجلی حق را

می‌یابی (بقره: ۱۱۵)) و عالم محضر حق تعالی است، می‌گوید:

گوشه‌ای نیست که بی زمزمه عشق بود هر طرف معرکه و معرکه‌آرایی هست  
(همان: ۲۸)

در جایی دیگر نیز آورده است:

هر جا که نهی گوش، بود زمزمه عشق این طنطنه و زمزمه هرجاست، کجا نیست  
(همان: ۷۰)

یا:

در هر طرف که گوش نهی گفت و گوی اوست با هر دلی که سیر کنی آرزوی اوست  
(همان: ۷۵)

عشق از پر بسامدترین واژه‌ها، و شاید عنصر غالب در شعر برهمن است. کاربرد ترکیبات و اضافات و اسامی و صفات مختلف از عشق، عاشق، معشوق، محبت، حبّ و... در دیوان او، از توجه وی به عشق نشان دارد:

مقام عشق بلند است و برهمن از شوق به راه ترک تعلق به این مقام رسید  
(همان: ۸۳)

بعضی از این کاربردها عبارت است از: داغ عشق (همان: ۲۵)؛ عشق و مصلحت (همان: ۲۷)؛ مست عشق (همان: ۲۸ و ۱۶۱)؛ گم شدن در کوی عشق (همان: ۳۲)؛ جانسوز بودن عشق (همان: ۳۳)؛ دشت عشق (همان: ۳۶)؛ بار عشق (همان، ۳۶)؛ طریق عشق (همان: ۳۶ و ۷۲)؛ به سمر نیامدن حدیث عشق (همان، ۳۷، ۱۲۲ و ۱۸۱)؛ قدم نهادن در راه عشق (همان: ۳۸)؛ گرمی عشق (همان: ۴۲)؛ راه عشق (همان: ۴۶، ۵۳، ۵۷، ۸۲، ۹۵، ۱۱۸، ۱۴۲، ۱۵۲، ۱۶۳ و ۱۸۸)؛ گلشن عشق (همان، ۴۷)؛ ناکارآمد بودن پند ناصح در عشق (همان: ۵۰)؛ جرعه کش جام عشق (همان: ۵۴)؛ عشق زودرس (همان: ۵۵)؛ سوز عشق (همان: ۵۸)؛ دل بی عشق (همان: ۶۱)؛ مریض عشق (همان: ۶۲)؛ شهر عشق (همان: ۷۰، ۷۵، ۷۷، ۱۰۸ و ۱۲۸)؛ زمزمه عشق (همان: ۷۰)؛ دیار عشق (همان: ۷۴)؛ آتش عشق (همان: ۷۶)؛ حسن و عشق (همان: ۸۰)؛ قبول عشق (همان: ۸۴)؛ بنده عشق (همان: ۸۷)؛ درد عشق (همان، ۱۰۸ و ۱۸۴)؛ فیض عشق (همان: ۱۲۵)؛ عطر عشق (همان: ۱۲۸)؛ غم عشق (همان: ۱۵۸)؛ عشق و اخلاص (همان، ۱۴۳)؛ نکته عشق (همان: ۱۷۷)؛ کارخانه عشق (همان، ۱۳۸)؛ عشق، سرمایه عمر (همان، ۲۰۷)؛ موسای عشق (همان: ۱۸۰)؛ بادیه عشق (همان: ۱۹۰)؛ شاهراه عشق (همان: ۱۸۲)؛ محبت (همان: ۲۱، ۵۶، ۵۷، ۸۱، ۸۳، ۸۷، ۱۰۸، ۱۵۱ و ۱۷۵)؛ آیین محبت (همان: ۱۰۸)؛ بیمار محبت (همان: ۱۰۸)؛ صحرای محبت (همان: ۱۰۸)؛ شاخ محبت (همان: ۱۲۶)؛ مشق محبت (همان: ۱۱۲).

وقتی سلطان عشق بر سرزمین دل خیمه می زند و قرار می گیرد، اختیار از عاشق سلب می شود:

بی اختیار کرد دل ما را قرار عشق      دیگر به دست عشق بود اختیار ما

(همان: ۱۰)

گاهی همین عشق و حسن، حجاب می شود و مانند بلا میان عاشق و معشوق قرار می گیرد؛ گاهی نیز زلف و خال چون دام و دانه ای است که در راه سالک مانع ایجاد می کند. با این حال، جایی که حُسن جلوه فروشی می کند، سالک نمی تواند از عشق احتراز کند:

به عشق و حُسن بود نسبتی که نتوان گفت      همین حجاب بلا گشته در میانه ما  
ز زلف و خال خیال نجات ممکن نیست      فتاده بر سر راه است دام و دانه ما  
چگونه برهنه از عشق احتراز کند      که حُسن جلوه فروش است در زمانه ما

(همان: ۹)

برهمن نیز مانند حافظ شیرازی - که ابتدای عشق را آسان می‌داند، ولی معتقد است در آخر مشکل‌ها بر سر راه قرار می‌گیرد - راه عشق را راهی پرخطر می‌داند و می‌گوید:

صد جا شکسته شیشه و صد ره فتاده جام      در بزم عشق کس نرساند سبب درست  
(همان: ۱۸)

برای هر دردی باید دوا طلبید، جز درد عشق که دوايي ندارد. از نظر برهمن نیز خواهش دوا کفر است و حتی اظهار آن هم مدعاست:

چو درد عشق رسد، خواهش دوا کفر است      در این معامله اظهار مدعا کفر است  
ز خاک کوی بُتان می‌شود فروغ‌پذیر      علاج دیده‌عاشق به توتیا کفر است  
(همان: ۱۹)

سرش ز حلقهٔ فتراک عشق بیرون باد      گدای عشق بیالاید ار به سامان دست  
حرام باد تو را امتحان لذت عشق      اگر ز درد محبت بری به درمان دست  
(همان: ۲۱)

برهمن در چمن چهارم، در «بیان خلقت انسان» می‌گوید:

اولین بنایی که دست قدرت قادر مطلق در خانهٔ تکوین و ایجاد گذاشت، و بهترین صنعی که صانع بر حق بر فراز پیدایی آورد، خلقت انسانی است... اگر به مقتضای قابلیت و استعداد، انوار روحانی بر او فایض گردد، به مراتب ملکی بر او فایز و اگر از روی شقاوت ذاتی در ظلمت‌آباد نادانی فرو رود به بهایم مشابه باشد:

آدمی‌زاده طرفه‌معجونى است      از فرشته‌سرشته وز حیوان  
گر کند میل این، شود کم از این      ور کند میل آن، شود به از آن  
(همان: ۱۸۱ و ۱۸۲)

و در «محاسبهٔ شبانه‌روزی» می‌گوید:

چون ترک مقاصد جسمانی کردم، راه را به عالم روحانی بردم، تن را خاکستر آتش تسلیم ساختم و آینهٔ خاطر را جلای دیگر دادم. چون سر به گریبان تحیر بردم، عالمی یافتم دیگر و جهانی از این جهان برتر. گاهی دیوانه‌وار به صحرا شتافتم و گاهی دانامثال خود را در کنج خلوت انداختم. از این شادی به خود آنقدر سر به سجود مالیدم که دلم از هوش رفت و هوش از دل در گلشن ندامت و تماشای گل‌های معانی کردم و هیچ طرفی اقرب از ندامت به منزل



مقصود ندیدم. مجادله با نفس<sup>۱</sup> این دولت به من ارزانی داشت. اگر سرکشی کند، گوشمالی  
دهم. نظم:

چشمه دل منبع فیض خداست      زنده دل آن کس که به دل آشناست  
با دل خود محرم دیرینه باش      راست به هم صاف چو آینه باش  
(همان: ۱۸۶)

### توبه

قشیری می‌نویسد: «و حقیقت توبه، در لغت، بازگشتن بود، و توبه اندر شرع بازگشتن بود از نکوهیده‌ها، باز آنچه پسندیده است از شرع، و قال، صلی الله علیه وسلم، ندامت توبه است» (۱۳۶۱: ۱۳۷). در فرهنگ اسلامی نیز آمده است: «و رجوع از چیزی است و روی آوردن به چیزی است کامل و عالی. توبه بر حسب لغت، به معنای رجوع است، و به حسب شرع، ندامت از معاصی است، بعد از رعایت مقامات و ارکان توبه» (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل توبه). همچنین «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ، و تبدیل سیئات بحسنات اولئك يُبدلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (کاشانی، ۱۳۷۲: ۳۶۹).  
اما برهمن در «بیان استقامت مراتب توبه» می‌گوید:

توبه ازالهٔ جميع امراض مستهلك نفس نماید. توبه آنگاه باید که رجوع به ضمیر خود کند و دریابد که عبور از نشیب و فراز مقامات دیگر که پیش راه طالبان است، بر او آسان خواهد شد، و این معنی را از عطیة الهی شمرده حصول این سعادت را سرمایهٔ عمر عزیز خود شناسد. اگر نفس را در قبول توبه استقامت بر آن راغب نیاید، اول علاج رغبت نفس به توبه نماید، و اول قدم مردان به وادی خاص، اظهار ندامت و تائب گشتن است بر توبه و بعد از توبه استغفار و استقامت بر جادهٔ آن. اصل مقام سالکان استقامت است که چون نفس بر جادهٔ صواب مستقیم باشد، از زلالت قدم ایمن گردد. فرد:

اول پناه توبه گزینان ندامت است      وانگه نهادن قدم استقامت است  
(۱۳۸۵: ۱۸۶ و ۱۸۷)

در دیوان او نیز دربارهٔ توبه این بیت‌ها به چشم می‌خورد:

ز شست و شوی برون صاف کی شود باطن؟      به آب توبه بشو بعد از این ز عصیان دست  
(برهمن: ۲۱)

علاج رنگ گنه صیقل پشیمانی است      ز کرده‌های خطا بعد از این پشیمان باش  
(همان: ۱۴۱ و ۱۵۲)

همچنین در صفحه‌های ۵۰، ۵۴، ۵۶، ۷۷، ۸۲، ۱۱۶، ۱۵۱، ۱۷۲ و... از دیوان برهمن نیز مطالبی درباره توبه وجود دارد.

### روز حشر و علم بی عمل

برهمن نسبت به روز حشر و علم بی عمل نیز نظرهایی دارد؛ از آن جمله است بیت زیر که از دیوان او نقل می‌شود:

به روز حشر که از برهمن سخن پرسند      ز علم بی عمل خویشتن جواب دهد  
(همان: ۱۰۱)

### مفاهیم عرفانی

در شعر برهمن، علاوه بر واژه‌ها، عبارت‌ها و مفاهیم دینی و حکمی و کلامی، مضامین عرفانی نیز فراوان یافت می‌شود. بدون شک، پرداختن به این قبیل عبارت‌ها تأثیر همنشینی و همراهی وی با داراشکوه (۱۰۶۹ هـ) است.

بر در پیر مغان جلوه‌نما آمده‌ایم	رفته بودیم به جایی و به جا آمده‌ایم
خانه خرقه‌فروشان تکلف آباد	که به تسلیم و رضا زیر قبا آمده‌ایم
در میان من و معشوق برفتاد حجاب	وز محبت ز کجا تا به کجا آمده‌ایم
از غبار در او گُحل بصر می‌خواهیم	که در این ره ز سر صدق و صفا آمده‌ایم
برهمن حوصله همت ما باد وسیع	ما که در سلسله اهل دعا آمده‌ایم

(همان: ۱۷۵)

در همین غزل می‌توان واژه‌های عرفانی «پیر مغان»، «جلوه»، «فرقه»، «تسلیم»، «رضا»، «معشوق»، «حجاب»، «محبت»، «صفا»، «همت»، «سلسله» و... را مشاهده کرد.

### سخن از وحدت

بانی خانه و بتخانه و میخانه یکی است  
چون سر از رشته توحید برآرند همه  
آتش عشق چو افروخت همه یکسان‌اند  
خانه بسیار ولی صاحب هر خانه یکی است  
پیش ارباب نظر عاقل و دیوانه یکی است  
حُسن چون جلوه کند واله و فرزانه یکی است  
(همان: ۵۲)

### صوفی

هجویری در کشف‌المحجوب می‌نویسد: «صوفی آن بود که هیچ چیز اندر بند وی ناید و وی اندر بند هیچ چیز نشود، و اندیشه وی با قدم وی برابر بود» (۱۳۸۶: ۵۲ و ۵۳). برهنه نیز در غزلی با مطلع:  
در شهر عشق شیوه مهر و وفا کم است  
بیگانه فرقه فرقه ولی آشنا کم است  
می‌گوید:  
ما صوفیان صاف نهادیم برهنه  
نیرنگی زمانه در آیین ما کم است  
(برهنه ۱۹۶۷: ۷۰)

### عارف

عارف نسبت به صوفی، مقام بالاتر و والاتری دارد. هر عارفی صوفی است؛ اما هر صوفی، عارف نیست. عارف همیشه سعی دارد با کشف و شهود و اشراق به حقایق برسد و به علوم ظاهر و باطن دست یابد (سجادی، ۱۳۷۲: ذیل عارف). در اشعار برهنه از عارف نیز نام برده می‌شود. او در غزلی که در آن از واژه‌هایی مثل «ساقی»، «می گلگون»، «هلال ابرو»، «گوشه ابرو»، «آینه»، «گریه»، «رشته زنار» و... استفاده کرده است، می‌گوید:  
نظر بر نقش مطلب راست باید مرد عارف را  
نبیند راست گر آینه‌ای زانو بگرداند  
(همان: ۱۰۶)  
کمال و نقص چو یکجا شود یکی گردد  
به نقص غیر نیچند عارفان کمال  
(همان: ۱۵۱)

و در غزلی دیگر آورده است:

برهمن امتحال حال باید مرد عارف را      به قال من نظر نتوان، توان کردن به حال من  
(همان: ۱۸۴)

## توکل

در فرهنگ معارف اسلامی، ذیل «توکل» آمده است:

توکل در لغت، تفویض امر است به سوی کسی که بدو اعتماد باشد، و به معنای واگذاری شخص است امور خود را بر مالک خود، و اعتماد بر وکالت او، و مالک شیء، کسی است که مقتدر باشد بر آن، در جهت مصالح او، و در اصطلاح سُلاک، واگذاری امور است بر مالک علی الاطلاق (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل توکل).

خداوند نیز در قرآن می‌فرماید: «و من یتوکل علی الله فَهُوَ حَسْبُهُ» (طلاق: ۳). برهمن در «استقامت بر جاده توکل» می‌گوید:

از تاب آفتاب حوادث روزگار، غیر از سایه دیوار توکل نتوان رست. چون گوشه توکل نصیب رهروان وادی اخلاص گردد، سر به سایه طوبی فرو نیارد و نظر به شاخ و برگ جنان نیندازد و پیرامون خاطر خطیرشان غبار کوی تعلق راه نتواند برد و در حواشی ضمیرشان نسیم بوستان آرزو نتواند کشت. سیر چشمان مایده رضا و تسلیم به لخت جگر و آب دیده، شکفته جبین و چهره تازه باشند و به قطره آبی خود را بر خاک مذلت نریزند. خاک کوچه قناعت صندل جبین ارباب توکل است. ابیات:

مرد چو در راه توکل رود      خار مغیلان به رهش گل شود  
خار و گل اندر نظر رهروان      می‌دهد از گلشن معنی نشان  
(برهمن، ۱۳۸۵: ۱۸۹)

در دیوان هم ابیاتی وجود دارد که در آن‌ها به این موضوع اشاره شده است:

بسیار مانده‌اند گرانبار برهمن      ما زاد راه خویش توکل گرفته‌ایم  
(برهمن، ۱۹۶۷: ۱۶۵)

همین حُسن عمل، زاد طریق سالکان باشد      فراغت‌ها ز اسباب توکل می‌توان کردن  
(همان: ۱۸۱)

## طلب

سجادی در فرهنگ معارف اسلامی، ذیل اصطلاح «طلب» می‌نویسد:

طلب یعنی خواستن، و طلب کردن چیزی بعد از وجود آن چیز است... و در اصطلاح، طلب، جستجو کردن از مراد است و مطلوب؛ و مطلوب در وجود طلب است و می‌خواهد تمام مطلوب را بیابد و تمام مطلوب را هم باید در وجود بطلبد، و اگر از خارج بطلبد، نیاید (۱۳۷۳: ذیل طلب).

برهمن نیز در کتاب چهارچمن، در «بیان حال رهروان وادی طلب» می‌گوید:

رهروان وادی طلب و مردان وادی حقیقت قدم بی راه محبت نسپردند و بلندپروازان اوج معرفت به حضیض انسی ننگرند، کلاه استغنائی این طایفه به چرخ اطلس سایید و سر این والاسران به عالم خاکی فرو نیاید و در مقامی که عدم خواهش را منتهای طلب دانند، از دنیا و مافیها کی پرسد؟ و گویند اینجا از خود گذشتن شرط راه است... در حریم خاص که محض تجرد و تقدس است و غبار علایق پیرامون آن نگشته، بدون اخلاص درست راه نتوان یافت. همت بر نیل مطلوب باید گماشت و دست از طلب کوتاه نباید ساخت (برهمن، ۱۳۸۵: ۱۹۲ و ۱۹۳).

در موارد دیگری نیز از کتاب *دیوان اشعار* نیز به این موضوع پرداخته است:

گر برهمن ز خویش برون رفت دور نیست	شد سال‌ها که در طلب و جستجوی اوست
(دیوان: ۷۶)	
در راه طلب پای من و ریگ بیابان	از گرم‌روی پیش رود آبله از من
(همان: ۱۸۰)	
ما پست و بلند روزگاران دیدیم	ما فصل خزان و نوبهاران دیدیم
در راه طلب دواسپه می‌باید تاخت	ما تاختن شاه‌سواران دیدیم
(همان: ۲۰۲)	
ز صحرای محبت می‌رسی اما نشانی‌گو	به سیمای تو از راه طلب گردی دگر باید
(همان: ۱۰۸)	

### جمع و تفرقه

تفرقه نیز از دیگر اصطلاحات عرفانی است که برهمن به آن پرداخته است:

جمعیت حواس طلب کن به کنج فقر  
ما در میان تفرقه بسیار مانده ایم  
(دیوان: ۹۱؛ نک: ۱۶۲ و ۱۷۹)

### فقر

هجویری می نویسد: «خداوند تعالی مر فقر را مرتبتی و درجتی بزرگ داده است و مر فقرا را بدان مخصوص گردانیده تا به ترک اسباب ظاهری و باطنی گفته‌اند و به کلیت به مسبب رجوع کرده، تا فقر ایشان فخر ایشان گشت» (۱۳۸۴: ۲۹). برهمن نیز در دیوان اشعار، به این موضوع پرداخته است:

با خویشتن بساز برهمن به کنج فقر  
با اهل روزگار مکرر نشسته‌ای  
(۱۶۲؛ نک: ۱۹۳)

### رضا

در فرهنگ معارف اسلامی آمده است: «رضا عبارت است از رفع کراهت و تحمل مرارت احکام قضا و قدر، و مقام رضا بعد از مقام توکل است» (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل رضا). هجویری نیز می نویسد:

«رضا بر دو گونه باشد: یکی رضای خداوند از بنده، و دیگر رضای بنده از خداوند» (۱۳۸۴: ۲۶۸).

برهمن نیز در کتاب دیوان اشعار، به این موضوع اشاره کرده است:

ز کم مرنج برهمن که در طریق رضا  
نخست چشم دل از برگ و ساز می پوشند  
(۶۰؛ نک: ۹۶ و ۱۰۸)

### تسلیم

عبارت از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی، و فوق مرتبت توکل و رضاست (سجادی، ۱۳۷۳: ذیل تسلیم).

برهمن می‌شود آسان به رضا و تسلیم  
این همه در ره تدبیر محالی که تو راست  
(دیوان: ۴۷)

چو غنچه در ره تسلیم پا به دامان باش  
چو گل به خون جگر غرقه تا گریبان باش  
(همان: ۶۹؛ نک: ۹۰، ۹۸، ۱۴۱ و ۱۷۵)

### خرقه

در میان شعرهای برهمن ابیاتی دیده می‌شود که در آن به خرقه اشاره شده است:

بر قدّ برهمن همه راست آمد و درست      از خرقه تا به جام، ندانم چه قامت است

(همان: ۵۵)

ما خرقه صدبخیه تزویر پوشیم      در وی گره بخیه بجز بند قبا نیست

(همان: ۶۵؛ نک: ۷۰ و ۱۷۵)

### همت

سجادی همت را توجه قلب با تمام قوای روحانی خود به جانب حق برای حصول کمال در خود یا دیگری می‌داند. برهمن نیز در دیوان اشعار، به این موضوع اشاره کرده است:

میرد همت آن پیر خرقه بردوشم      که هر کجاست سری بر دری فتاده اوست

(سجادی، ۱۳۳۹: ۶۵)

### پیر مغان

در لغت‌نامه دهخدا، ذیل «پیر مغان» آمده است: «بزرگ مغان، مالک و رهبان دیر، ریش سفید میکده، پیر می‌فروش». این عبارت نیز از جمله عبارات‌های عرفانی است که برهمن به آن نظر داشته است:

مدد ز همت پیر مغان طلب که مدام      گواه حال دل او در گشاده اوست

(دیوان: ۱۳۵؛ نک: ۵۴، ۶۲، ۶۶، ۱۰۴، ۱۱۷ و ۱۳۳)

### استغنا

در لغت‌نامه دهخدا «استغنا» چنین معنی شده است: «بی‌نیاز شدن از خواستن، بی‌نیازی، بی‌نیاز شدن، ناز». کاربرد این اصطلاح در دیوان اشعار برهمن نیز چنین است.

برهمن از غرض خویش دارد استغنا      خوش آن کسی که برون آمد از غم اغراض

(دیوان: ۱۴۴؛ نک: ۱۴۶)

برهمن دربارهٔ ترک تعلقات برای ورود به عرصهٔ سلوک و عرفان می‌گوید: نخست شرط این راه، قطع تعلق و ترک هواهای نفسانی است.

چند به خود لاف تحیر زدن      بندی زنجیر تعلق شدن  
قطع تعلق کن و آزاد شو      مشق تجرد کن و استاد شو  
(همان: ۱۸۸ و ۱۸۹)

## وقت

در فرهنگ معارف اسلامی، ذیل «وقت» آمده است: «مراد از وقت، آن حال وارده بر سالک است، مثل حبّ فی الله و توکل و تسلیم و رضا و غیره». برهمن نیز پاس داشتن مراتب اوقات را ضروری، و فوت وقت را وبال عظیم می‌داند و می‌گوید:

چون مطلب اصلی، طلب رضای حق است و در آن طلب فوت وقتی از اوقات فوت مطلبی از مطالب خاص بود؛ لهذا غفلت را مستحسن نشمارند. کیسهٔ عمر گرامی از نقود اعمال نیک پُر باید ساخت و افعال حسنه را بدرقهٔ راه گردانیده، بی ملاحظهٔ بیم و خطر، رهرو طریق تسلیم و رضا باید شد و بی منت سفینه، از بحار خطرات بلیات تعلق عبور باید نمود و فوت وقت را وبال عظیم دانسته در تلافی آن کوشیده، پیوسته با خود در مکالمه و مجادله باید بود و با وجود کثرت علایق و عوایق روزگار وقت را از وقت برآورده، خود را به این خیال مشغول باید داشت و همیشه به زبان دل به خود تکرار این معنی باید کرد و به هر کس رسیده این سبق را از سر باید گرفت و دل با یار و دست در کار داشته، ادراک این نشئه باید نمود. فرد:

برهمن هر که دارد دست در کار      دلش باید که باشد سوی دلدار  
کلیهٔ آنکه تضييع اوقات را خسارت زندگی باید دانست و پاس وقت را سرمایهٔ دولت جهانی  
باید شناخت (۱۳۸۵: ۱۹۱ و ۱۹۲).

## موت اختیاری

بعید نیست که برهمن با این فرمایش رسول گرامی اسلام<sup>(ص)</sup> آشنایی داشته باشد که «موتوا قبل ان تموتوا» زیرا می‌گوید:



شاد آن کسی که نوبت خود را تمام کرد      زان پیشتر که باده ز مینا تمام شد  
(دیوان: ۹۸)

### سایر موارد

برهمن علاوه بر اصطلاحات و واژه‌های عرفانی، در اشعارش بسیاری از مضمون‌ها، عبارت‌ها و کلماتی را به کار برده که حاکی از آشنایی و توجه او به عرفان است. البته گاهی اندیشه‌های عرفانی با کلامی نیز آمیخته می‌شود که نیازی به جدا کردن آن‌ها نیست. بعضی از این موارد عبارت‌اند از: نفس شیطانی (همان: ۵۶)؛ بی‌ثباتی جهان (همان: ۵۷ و ۱۱۷)؛ شکستگی دل (همان: ۶۲)؛ مصلحت کار و اراد، حق (همان: ۶۶)؛ درد کشان (همان: ۷۰)؛ پادشاه کشور حُسن (همان: ۷۴)؛ ارباب معنی (همان: ۸۲)؛ ترک تعلق (همان: ۸۳، ۹۴، ۱۸۴)؛ اهل محبت (همان: ۸۵ و ۸۷)؛ طریق سلوک (همان: ۳۸)؛ اهل دعا (همان: ۱۷۵)؛ صفای سینه (همان: ۹۷ و ۸۹)؛ صافی و صفا (همان: ۱۹۵)؛ جمعیت خاطر (همان: ۹۱، ۱۰۲ و ۱۷۹)؛ کعبه و شیخ و بتخانه (همان: ۱۰۱ و ۱۵۵)؛ خمخانه‌الست (همان: ۱۰۲)؛ خراباتی (همان: ۱۲۶)؛ اهل معنی و اهل صورت (همان: ۹۱ و ۱۰۹)؛ اهل مجاز (همان: ۱۳۷)؛ اهل نظر (همان: ۵۰)؛ موسی و طور (همان: ۱۴۵)؛ عالم صورت (همان: ۱۵۴)؛ جلوه حق از هر سو (همان: ۱۶۳)؛ صفای سینه (همان: ۱۶۴)؛ قناعت (همان: ۱۹۸)؛ آلوده نشدن به می (همان: ۱۸۳)؛ خواب و خیال بودن دنیا (همان: ۲۰۱)؛ تجرد (همان: ۲۰۴)؛ ساقی وحدت (همان: ۱۴۷)؛ کوثر تحقیق (همان: ۱۴۷)؛ بحر معرفت ایزدی (همان: ۱۴۷)؛ سینه صافی دادن (همان: ۱۴۷)؛ دیوانگی از عالم (همان: ۱۴۵)؛ مسیحا (همان: ۳۲)؛ خون شهیدان (همان: ۳۵)؛ زَناریستن (همان: ۴۳)؛ رشته زَنار (همان: ۴۹، ۵۱، ۶۴، ۱۰۵)؛ رهروان صاف‌نهاد (همان: ۸۹)؛ زندان (همان: ۱۲۷).

برهمن از معاشیق هم نام برده است؛ کسانی مثل یوسف و زلیخا (همان: ۲۷، ۳۲ و ۱۶۱)؛ شیرین و فرهاد (همان: ۴۶، ۵۷ و ۹۳)؛ مجنون (همان: ۴۰ و ۱۱۰).

در بحث فلسفی نیز موارد متعددی از جوهر، عرض، جوهر ذات، جوهر تحقیق (همان: ۱۴۷)، متاع عقل (همان: ۱۴۶) و... دیده می‌شود که در این تحقیق نمی‌گنجد.

بجوشد همچو ابر نوبهاران چشم گریانم      زچاک دل گواهی می‌دهد چاک گریانم

غبار معصیت آینه دل تیره می‌دارد  
مریض جرم را ناصح علاج از توبه فرماید  
بشویید دامن آلوده را اشک پشیمانی  
«برهمن» ابر رحمت دامن آلوده می‌خواهد

مگر اشک ندامت صاف سازد زنگ عصیانم  
چو من بیمار نادانی شدم این است درمانم  
به نادانسته بد کردم، چو دانستم پشیمانم  
بیار ای ابر رحمت بر سرم کالوده‌دامانم

(همان: ۱۶۷)

### نمونه‌ای از رباعیات برهمن

آنان که زعشق رنگ و بویی دارند  
چون غنچه به صد زبان خموشند ولی

در آب دو دیده آبرویی دارند  
در پرده به خویش گفت‌وگویی دارند

(برهمن، ۱۳۸۵: ۱۸۳)

### نتیجه‌گیری

آنچه در شعر و نثر برهمن می‌توان دید، این است که با وجود اذعان وی به هندو و برهمن‌نژاد بودن، سخنش رنگ توحید و یگانه پرستی دارد. وجود مطالبی درباره دنیا و خواب خیال بودن آن، پرستش خدای یگانه، ترک تعلقات، فردای قیامت، روز حساب، بهشت و دوزخ و... حتی بیان اندیشه‌ها و مفاهیم والای عرفانی و وحدت وجود و فنا فی الله و... باعث می‌شود خواننده ناآشنا با کیش و مذهب او، اقرار وی به هندو بودن را در لابه‌لای سخنش نبیند و گمان کند او مسلمانی است وارسته و عارفی است که در زلال وحدت توحید مستغرق شده است؛ اما خدا را چه دیده‌ایم، شاید که توحید او مقبول‌تر باشد و در جایگاه سالکان و عابدان قرار داشته باشد؛ بالأعمال بالتیات.

### پی‌نوشت

۱. در متن «چشم» آمده است.

## منابع

- انیس، موهن لعل. (۱۹۹۹م). *انیس الاحباء*. تصحیح انوار احمد. ج ۲. کتابخانه خدابخش. پتنا (هند).
- برهمن، چندربهان. (۱۳۸۵). *چهارچمن*. مرکز تحقیقات فارسی و رایزنی فرهنگی ج.ا. ایران و انتشارات الهدی. دهلی.
- برهمن، چندربهان. (۱۹۶۷م). *دیوان پارسی*. به تصحیح و تحشیات و مقدمه محمدعبدالحمید فاروقی. احمدآباد (بهارت). خالد شاهین فاروقی.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد. (۱۳۶۶). *دیوان*. تصحیح انجوی شیرازی. ج ۵. انتشارات جاویدان. تهران.
- دوست سنبهلی، میر حسین. (۱۲۹۲ق). *تذکره حسینی*. لکهنو. هند.
- سجادی، سیدجعفر. (۱۳۷۳). *فرهنگ معارف اسلامی*. ج ۳. کومش. تهران.
- شاهنواز خان خوافی، میر عبدالرزاق. (۱۸۹۰م) *مآثر الامرا*. بی.نا. کلکته.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین. (۱۳۴۳). *تذکره روز روشن*. کتابخانه رازی. تهران.
- صدیق حسن خان، بهادر. (۱۳۸۶). *تذکره شمع انجمن*. تصحیح محمد کاظم کهدویی. دانشگاه یزد.
- صفا، ذبیح الله. (۱۳۶۴). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۵ (بخش دوم). انتشارات فردوس. تهران.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). *تاریخ ادبیات در ایران*. ج ۵ (بخش سوم). انتشارات فردوس. تهران.
- ظهورالدین احمد. (۱۹۷۴م). *پاکستان مین فارسی ادب کی تاریخ*. لاهور.
- عبدالرحمان، سید صباح الدین (۱۹۹۱م). *بزم تیموریه*. ج ۲. مطبع معارف پریس. اعظم گره (هند).
- عبدالرشید. (۱۹۸۱م). *تذکره شعری پنجاب*. لاهور.
- غلام محمد هفت قلمی دهلوی. (۱۹۱۰م). *تذکره خوشنویسان*. چاپ محمد هدایت حسین. کلکته.
- غلام سرور. (۱۹۶۲م). *تاریخ زبان فارسی*. مکتبه خورشید درخشان. کراچی (پاکستان).
- قشیری، عبد الکریم بن هوازن. (۱۳۶۱) *رسالة قشیریه*. تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.
- کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۷۲). *مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة*. تصحیح جلال الدین همایی. نشر هما. تهران.
- کنبوه، محمد صالح. (۱۹۶۷-۱۹۷۲م) *عمل صالح، موسوم به شاه جهان نامه*. ترتیب و تحشیه غلام یزدانی. چاپ وحید قریشی. لاهور.

- گوپاموی هندی، محمد قدرت‌الله. (۱۳۳۶). *تذکره نتایج الافکار*. اردشیر خاضع. بمبئی (هند).
- لاهیجی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۴). *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تصحیح محمدرضا برزگر خالقی. چ ۲. انتشارات زوار. تهران.
- لودی، شیرعلی خان. (۱۳۷۷). *تذکره مرآة الخیال*. به اهتمام حمید حسنی. انتشارات روزنه. تهران.
- واله داغستانی، علیقلی (۱۳۸۴). *تذکره ریاض الشعرا*. تصحیح محسن ناجی نصرآبادی. انتشارات اساطیر. تهران.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۶). *کشف‌المحجوب*. مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمود عابدی. چ سوم. تهران. انتشارات سروش.
- هدایت، محمود. (۱۳۵۳). *گلزار جاویدان*. چاپخانه زیبا. تهران.